

خاك خوب

نيكي ميرزائي

niki.mirzaei@hotmail.com

بجوش ، غليان كن
اي خاك تفته ، خاك سرخ ، خاك مجروح
اين جا ستارگان بيدار
با قلب و دستي
پراز تنديس رهائي
در خاك نشسته اند
آنان سرو قامتانند
كه با دشنه اي در سينه و قهقهه اي در گلو
سر به خورشيد داده اند

بجوش ، غليان كن
اي خاك غريب ، خاك رنج ، خاك آه
خورشيد و ستاره و ماه
يكباره از آسمان بر زمين نشسته اند
با زخم كاري دشمن بر پيشاني آرزوهاي شان

اينجا مادران و خواهران و دختران غم غروب
اينجا پدران و برادران و پسران پژواك آه
اينجا طعم تلخ شليك ناله ها
در انتهاي ثانيه هاي دلتنگ هر نگاه
سياهپوش مي گذرند

بجوش ، غليان كن ! اي خاك
بجوش و بگو به سپيده به صبح
تا شكوفه لبخند آفتاب
شب را به كنج سربي سكوت كوچ دهد
تا

ابرهائي عطر خيس درد
در صبحي پر از بوي خورشيد و عشق
با باد سفر كند

بجوش ، غليان كن ! اي خاك

تا طلسم دوزخي رنج هاي تو
با طلوع خنده سبز صبح بشکند
بجوش تا

همراه رنگين کمانی از غنچه و بهار
نعره و نفرين و دلهره را به افسانه بسپاريم
بجوش تا

دوباره موج سخي و بلند عشق
همراه روز و باران و آفتاب
در روح کبوتران سفر کرده ي غريب
شکوفه کند و گل دهد

بجوش ، غليان کن ! اي خاک ، خاک افق هاي خندان
خاک پر حرمت ، خاک آوازاها و آرزوها ، خاک دل شکسته
اي خاک خوب
بجوش و غليان کن .